هو العلیم

دلالت قاعده لاضرر بر حرمت

بررسی و نقد ادله شیخ انصاری در اثبات ذهی

سلسله دروس قواعد فقهیه ـ قاعده لاضرر ـ جلسه بیست و سوم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم

بررسی نظر مرحوم شیخ الشریعه پیرامون دلالت قاعده لاضرر بر نهی و تحریم

مرحوم شیخ الشریعه به دنبال تایید مطالب خودشان درباینکه دلالت لاضرر و لاضرار بر نهی و تحریم است نه بر حکم وضعی، بنابراین شامل موارد معاملات وعبادات وامثال ذلک نمی شود، یکی از آن مطالب را تبادر ذکر کردند به این بیان که اگر ما این جمله را به عرف عرضه بداریم آنچه که تبادر می کند همین معنای حرمت ومعنای نهی است که تبادر می کند نه معنای نفی. معنای الضرر اَی الاضرّوا. معنای لاضرار اَی لایضارّ أحدٌبأحدٍ، منتهی خب در اینجا دلالت بر مبالغه می کند، چون با لای نفی جنس آمده مبالغه را می رساند اما مراد مولا همان نهی و تحریم است، روی این حساب و چون تبادر علامت حقیقت است پس بنابراین این لا ضرر در اینجا در همان نهی استعمال شده است.

نقد و بررسی ادعای تبادر مراد استعمالی و دلالت لغوی در قاعده لاضرر

در اینجا آنچه که مورد نظر در کلام ایشان است، این است که تبادر همیشه به مراد استعمالی می شود دلیل باشد نه به مراد تفهیمی. تبادر برای تعیین مراد از لفظ است به نحو موضوع‌له. این که می گویند علامت حقیقت است؛ این یعنی از بین موارد استعمال حقیقت و مجاز، معین حقیقت لفظ است اما این که ما مراد تفهیمی را از این کلام بفهمیم این به تبادر کاری ندارد. این به قرائن و شواهد و ظهورات و مناسبات و ملابساتی که بین مخاطب و بین متکلم وجود دارد به این محقق است و اصلاً بحث تبادر در اینجا نمی آید و ما هم یک همچنین معنایی را از لاضرر و لاضرار نمی فهمیم که به معنای نهی باشد، بلکه آن معنا راجح است که به معنای همان نفی خودش است. بعد مطلب دیگر اینکه اهل لغت در اینجا معانی که آمدند برای لاضرر و لاضرار همچون □□□□ □□□□□ و □□□ □□□□□□ و إبن اثیر و أمثال ذلک بیان کردند اینها به معنای نهی گرفته اند، إن لا یضرّ أحدٌ، و کلام اهل لغت در موارد استعمال حجت است بنابراین دلالت نهی در این قاعده متعین.

این مسأله هم مورد بحث است به جهت اینکه یک وقتی لغوی در مقام بیان موضوع‌له لفظ است و یک وقتی لغوی در مقام بیان موارد استعمال است. به عبارت دیگر یک وقتی لغوی معنای حقیقی لفظ را می خواهد بیان کند؛ یک وقتی آن معنا و مقصود الفظ را از لفظ می خواهد بیان کند. در هالهٔ اوّل، کلامِ لغوی حجّت است از باب خبرویت و دلالت عقل و سیره بر این مسأله. ولی در مرحلهٔ دوّم وقتی از مسألهٔ دلالت حقیقیه فارق شدیم در این که لغوی آمده موارد استعمال را بیان کرده دلیل نمی شود بر این که قول او حجّت باشد و این که لغوی بیاید بگوید که از لاضرر و لاضرار، منظور لا یضرّ است، به معنای تعیین معنای مجازی یا به معنای تعیین معنای ملازمی او هست که آیا از باب رفع حکم است به لسان رفع موضوع یا از باب رفع حکم است با ملابستی که با رفع موضوع دارد؟ این را دیگر لغوی نمی تواند بگوید. به خاطر این که لغوی فقط می گوید در مواردی که بخواهند رفع حکم بکنند لاضرر و لاضرار می گویند؛ اما این که لاضرر ولاضرار گفتن از باب مجاز است یا از باب غیر مجاز است؛ آن دیگر به او مربوط نیست؛ آن دیگر به تفاهم عرفی برمی گردد؛ آن دیگر به ذوق و سلیقهٔ هر شخصی بر می گردد که چگونه از محاورات استفاده می کند، چه بسا ممکن است منظور افراد از لاضرر ولاضرار معنای مجازی باشد؛ مانند رأیتُ أسداً فی الحمام، و چه بسا ممکن است منظور از لاضرر و لاضرار همان معنای اصلی باشد منتهی آن معنای نهیی به دلالت تلازم باشد، تلازم بین آن معنی و

معناي نفي باشد؛ بنابراين از اين نقطه نظر هم كلام لغوي حجّت نيست، اضافه بر اينكه بعضي از افراد مانند سيوطي و أمثال ذلك استفادهٔ نهي و تحريم را از اين لا ضرر و لا ضرار ذكر نكرده اند و اين قاعده را مطرد در بسياري از ابواب فقه مي دانند كه قطعاً با دلالت تحريمي و نهي به اين معنايي كه آقايان كردند در تنافي است، اين هم يك مطلب.

مناقشه در دلالت قيد علي مؤمن بر معناي تحريم و نهي

مطلب ديگر اينكه مي فرمايند در بعضي از روايات داريم - كه اشاره به اين روايات را ترجيح مي دهند - كه «**لا ضرر و لا ضرار علي مؤمنٍ**» خب به مناسبت و تطبيق بين صغري و كبري كه لا ضرر و لا ضرار علي مؤمن هست چون جهت ايمان در اينجا لحاظ شده است، معنايش معناي نفي ضرر ديگر نمي شود باشد، ضرري بر مؤمن نيست در حالتي كه ما مي بينيم نه خير، در خارج ضرر بر مؤمن هست. ضراري بر مؤمن نيست در حالتي كه مي بينيم ضراري بر مؤمن هست؛ پس به قيد علي مؤمن اين علي مؤمن قرينه مي شود و تاييد مي شود كه منظور از لا ضرر، «لا تضرّوا» ي نهي است. بر مؤمن ضرر روا مداريد، مؤمن را أذيت نكنيد، كه اين معنا، معناي تحريمي است به مناسبت بين علي مؤمن و لا ضرر.

اشكالي كه در اين صورت باز به ايشان وارد مي شود اين است كه اوّلاً خود شما قبول نداريد كه علي مؤمن در اين آمده، شما لا ضرر و لا ضرار را قبول داريد و قيد علي مؤمن را اضافه مي دانيد، آن وقت چگونه ممكن است كه علي مؤمن را به عنوان قرينهٔ معينهٔ براي تحريم ذكر كنيد؟! يك وقتي شما علي مؤمن را قبول داريد و مي گوييد قاعده با علي مؤمن آمده، خب اين يك مسأله؛ يك وقتي شما اين علي مؤمن را قبول نداريد، مي گوييد در بعضي ها علي مؤمن هست، در بعضي ها في الاسلام است و در بعضي ها هم چيزي ندارد. اين اشكال اوّل.

اشكال ديگر اينكه علي مؤمن باعث قرينهٔ معينه نمي شود، بلكه مناسبت حرمت و نهي را از ديگر مناسبات راجح قرار مي دهد اما نه اينكه به عنوان يك قرينهٔ معينه بياييد و شما استفادهٔ تحريم بكنيد و بعد بقيهٔ احتمالات را دفع كنيد و بعد روي اين احكام بار كنيد؛ لا ضرر و لا ضرار يعني چه؟ حالا ما با نفي عمل مي كنيم، يعني ضرري بر مؤمن نيست در اسلام، ضراري بر مؤمن نبايد باشد، ضراري بر مؤمن نيست، خب استفادهٔ نهي هم ما در اينجا مي كنيم، استفادهٔ نفي هم مي كنيم؛ ما در وهلهٔ اوّل مي گوييم استفادهٔ نفي است و از اين نفي هم استفادهٔ نهي مي شود. اين قضيه كجايش اشكال دارد؟ پس بنابراين علي مؤمن درست است قرينه مي شود براي اين كه دلالت نهي بهتر است ولي قرينهٔ معينه هيچ وقت نخواهد شد، مضافاً به اين كه اصلاً علي مؤمن نداريم؛ در بعضي از روايات داريم و شما هم اين را قبول نداريد.

تحليل روايت سمره بن جندب و تطبيق صغري و كبري در قاعده لا ضرر

باز مطلب ديگري كه ايشان بيان مي كنند اين است كه مي فرمايند در يك روايتي داريم، در روايت سمره كه «**إنّك رجلٌ مضارٌ و لا ضرَرَ و لا ضرارَ**» اين به مناسبت **إنّك رجل مضار** كه صغري است براي **لا ضرر و لا ضرار**، در اينجا استفادهٔ تحريم مي شود، به خاطر اين كه ذمي خواهد بگويد **لا ضرر و لا ضرار**، ضرار نيست، چون اوّل گفته **إنّك رجل مضار**، تو در خارج ضرر زدي نه اين كه بخواهد بگويد ضرري نيست، خب اين ضرر هست، اين آقا در خارج به انصاري ضرر زده است، پس **لا ضرر و لا ضرار** يعني چه؟ بنابراين به مناسبت بين صغري و كبري كه اوّل گفته **إنّك رجل مضار**، اثبات ضرر كرده براي اين شخص مُضِرّ. از آن طرف نفي ضرر مي كند از اين طرف. خب اين دوتا با هم چطوري

جمع می شوند؟ از آن طرف اثبات ضرر شده إنّك رجل مضار. از این طرف دارد نفی ضرر می کند می گوید لا ضرر و لا ضرار، خب این چطوری بین هم جمع می شوند؟ پس ما اگر بخواهیم جمع بکنیم بین این دو را، به این نحو باید جمع بکنیم که بله، معنای إنّك رجلٌ مضارٌ این است که تو ضرر زدی و لا ضرر و لا ضرار یعنی لا یجوز ضرر، ضرر جایز نیست، لا تضار بأحدٍ، لا تضار بالانصاری، نباید ضرر بزنی به انصاری، که بین صغری و کبری بشود تلفیق کرد؛ این هم دلیل می شود بر اینکه ....

باز این مطلب در آن نظر است به جهت این که خب إنّك رجلٌ مضارٌ، با الضرار جور در می آید، ولی با الضرر چطوری جور در می آید؟ إنّك رجلٌ مضارٌ و الضرار خب درست است.تو مضاری و نباید ضرر برسانی، اما لا ضرر را شما در اینجا چکارش می کنید؟ الضرر می گوید ضرر نیست، دیگر نمی شود لا تضرّ، چون آن مضار است. مضار با ضرار یکی است ولی با لا ضرر که یکی نیست، پس این دو تا با هم دیگر وفق نمی دهند در اینجا.

سؤال: اگر الضرار را به معنای الضرر بگیریم همان می شود دیگر، چون بعضی ها قائل شدند به این که لا ضرار همان لا ضرر است.

جواب: بعضی ها قائل شدند ولی خود ایشان که قائل شدند، یک. ثانیاً این که اگر ما توافق بین لفظ صغری و کبری را بیان کنیم ما از باب توافق جلو می آییم. در اینجا مضار است و در آنجا هم ضرار است؛ آن وقت ضرر در اینجا سرش بی کلاه می ماند، ضرر آن وقت چه می شود؟ پس باید ما ضرر را به معنای نفی بگیریم، الضرار را به معنای نهی بگیریم، پس نصف کلام می شود نفی، نصف کلام هم می شود نهی. الضرر یعنی حکم ضرری تشریع نشده، الضرار یعنی لا تضار أحدٌ بأحدٍ، لا یضار أحدٌ که تو انصاری هستی. خب این نصف کلام نفی و نصف کلام هم نهی؛ اینها به قرینهٔ إنّك رجلٌ مضارٌ می گویند دیگر. اگر بگویند إنّك رجل ضار خب با الضرر جور در می آید. ولی مضار است. مضار با ضرار جور در می آید، با لا ضرر جور در نمی آید.

سؤال: می شود جواب داد که قاعدهٔ لا ضرر و لا ضرار تطبیق در مورد کرده، لازم نیست که حتماً در کل قاعده مناسب با صغری باشد؟

بررسی استناد به سیاق در آیات و روایات برای اثبات دلالت نهی

جواب: اگر این طور است پس ما هم همین را می گوییم، جواب این گونه می دهیم می گوییم که إنّك رجل مضار فقط اثبات ضرر در این کرده، دیگر کاری به ضرر و ضرار در این صورت ندارد.خب از این طرف ما این را می گوییم، می گوییم إنّك رجل مضار در اینجا فقط اثبات ضرر برانصاری کرده نه ضرر بأحدٍ، می گوید ضرر از تو سر زده است و ما در قاعده یک حکم کلی تری بیان می کنیم، یعنی هم نفی حکم ضرری در اینجا می کنیم و هم حکم نهی به این صورت می کنیم که خب در این صورت باز باید اوّل به نفی بیان بشود و بعد از نفی استفادهٔ نهی بشود. لازم نیست که در اینجا اراده، اراده نهی باشد. جناب آقای شیخ الشریعة، یک وقتی شما می گویید که ما از این کلام ارادهٔ نهی می کنیم، یک وقتی می گوییم نه، ارادهٔ نفی می کنیم؛ نهی به تبع اثبات می شود، حرفی که ما می زنیم، حرفی که خیلی ها می زنند، ولی این که می گویید نه، نفی استفاده نمی شود، نهی است به لسان نفی، یعنی مجازاً در نفی الآن استفاده شده، یعنی در واقع به جای این که بگوید لا تضرّ،گفته لا ضرر. به جای این که بگوید لا تضاروا، گفته لا ضرار. این خلاف است. صحبت در این است و الّا اگر ایشان بگویند در اینجا در نفی استعمال شده بعد به تبع دلالت بر نهی هم می کند خب در این که کسی حرف ندارد و با این صغری هم وفق می دهد و اشکالی هم در این صورت ندارد؛ این هم یک مطلب دیگر.

مطلب دیگری که در اینجا هست این است که ایشان از صاحب عنوین هم که سید فتاح باشد،

آمدند این را نقل کردند مبنی بر اینکه ایشان هم قائل است بر این که سیاق روایت، تایید می کند این دلالت نهی را. که این سیاق هم یک ادّعا است و سیاق یک قرینه معینه مورد لحاظ قرار می گیرد، یک وقتی به عنوان رجحان می خواهد مورد لحاظ قرار بگیرد؛ در هر دو شقّش اشکال است. اگر به عنوان قرینه معینه باشد، نخیر سیاق در اینجا قرینه معینه نیست بلکه در اینجا راجح است، قرینه معینه در اینجا مخدوش است؛ اگر شما بگویید سیاق روایت که، لاضرر و لاضرار باشد به عنوان نهی است مانند ... فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ... (البقرة، 197) که در آنجا می گویند نهی لحاظ شده، دراین صورت قرینه راجحه می تواند باشد، درست است، قبول داریم، ولکن در اینجا ما این قرینه راجحه را هم باز نمی توانیم بپذیریم چون در مورد لاضرر و لاضرار سیاق، همان سیاق نفی است نه این که سیاق نهی است و این ادّعایی است بدون دلیل.

بنابراین ماحصل کلام مرحوم شیخ الشریعه این شد که لاضرر و لاضرار دلالت بر نهی می کند؛ وجوهی را برای تایید این احتمال، ایشان ذکر کرده اند که در تمام این وجوه خدشه وارد می شود و کلام ایشان نمی تواند إحراز بشود، این کلام مرحوم شیخ الشریعه است تا بعداً بر ویم سراغ سایر احتمالاتی که در این قاعده ذکر کرده اند تا ببینیم کدام یک از آن احتمالات در اینجا راجح است.

اهمیت و آثار اخلاقی کتمان سرّ در روایات و سیره مؤمنان

سؤال: .....

جواب: خب وقتی که سرّ فاش بشود، دیگر شیرازهٔ امور از دست می رود.

سؤال: .....

جواب: کمک بگیرید.

سؤال: ....

جواب: شما کتمان بکنید، خود کتمان برایتان قوام می آورد، شما را صبور می کند، متحمّل می کند در تحمّل مشکلات. و ممکن است به واسطهٔ همین کتمان، فرج و ایناها هم برای انسان پیدا بشود. تا این که شما فرض بکنید که مشکلاتتان را، مسائلی که پیدا می شود و شاید سرّ باشد، شما بروید این را به دیگران بگویید، خب این إفشاء می شود و آن به آن می گوید، فلان می کند و خلاصه شیرازهٔ کار از دست در می آید و کار پخش و پلا می شود و آن حالت اطمینان و ارتکاز و سکونت و طمأنینه ای که در کتمان پیدا می شود، طبعاً آن هم از بین می رود؛ همین روایاتی که داریم که مؤمن سؤال نمی کند از مؤمن دیگر، حیات، عزت، متانت، آن علوّ مؤمن بالاتر از این است که سؤال کند، ایناها به خاطر...

سؤال: ....

جواب: ....

سؤال: ....

جواب: بله

سؤال: انسان مقام صبر و تحمّل پیدا می کند؟

جواب: صبر و تحمّل و ایناها پیدا می کند، آن وقت بعد آن انکشاف و فرج حاصل می شود برایش، شدائد دیگر برای انسان سهل می شود، آسان می شود.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد